

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال یازدهم، شماره سی و سوم، زمستان ۱۳۹۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۱۴

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۸/۲۳

صفحات: ۵۷-۸۰

## سازهانگاری و منطق تعارض جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی\*

دکتر محمدرضا دهشیری\*\*

دانشیار عضو هیات علمی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

### چکیده

جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی دو قدرت مهم و تاثیرگذار در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس محسوب می‌شوند. این دو کشور همواره رقابتی تنش‌آمیز و همراه با خصومت و تعارض را با یکدیگر داشته‌اند تا جایی که می‌توان گفت رقابت و تعارض بخش جدانشدنی از مناسبات این دو کشور بوده است. داعیه رهبری مذهبی جهان تشیع و جهان تسنن، ذخایر عظیم نفتی و توان و نیروی انسانی بالا از جمله امتیازات این دو کشور است که به آنها این توانایی را داده است تا به نقش آفرینی در منطقه خاورمیانه و جهان اسلام بپردازند. از آنجا که فعالیت این دو بازیگر منطقه‌ای عموماً در رقابت و تعارض با دیگری تصور می‌شود، بر پایه نظریه سازهانگاری، می‌توان گفت که فقدان ارزش‌ها، هنجارها، قواعد، هویت و انگاره‌های مشترک میان این دو کشور از جمله عوامل مهم در شکل نگرفتن رابطه استوار میان ایران و عربستان بوده و موجب بروز رقابت‌ها و تخصیصات میان این دو کشور گردیده است.

### کلید واژگان

جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی، سازهانگاری، سیاست خارجی، تقابل و تعارض.

---

\* در طرحی که این مقاله به طور غیرمستقیم برگرفته از آن است، آقایان سیدمحمد موسوی دهموردی و مجتبی جمالپور دزکی که هر دو دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه هستند نیز با اینجانب همکاری کرده‌اند، از این‌رو وظیفه خود می‌دانم که به این وسیله از ایشان تشکر و قدردانی نمایم.

\*\* نویسنده مسئول، ایمیل: mohammadreza\_dehshiri@yahoo.com

## مقدمه

ایران و عربستان سعودی با توجه به ظرفیت‌ها و ویژگی‌های خود، دو کشور مهم و تعیین کننده در منطقه محسوب می‌شوند که همواره دلایل گوناگونی سبب تنش مداوم در روابط این دو کشور شده است. این دو کشور، تقریباً از دهه ۱۹۵۰ به این سو، یکدیگر را به عنوان یک رقیب در موضوعات مرتبط با منطقه خاورمیانه و خلیج فارس در نظر گرفته‌اند. رقابت ایران و عربستان، زمینه گسترده‌ای را در بر می‌گیرد؛ رقابت در خلیج فارس، خاورمیانه، جهان اسلام و عرصه بین‌الملل. رابطه ایران و عربستان از زمان تأسیس عربستان سعودی فراز و فرودی از رقابت‌های مسالمت‌آمیز تا خصومت و قطع رابطه را تجربه کرده است. با رخداد انقلاب اسلامی ایران و پررنگتر شدن هویت شیعی ایران، زمینه برای تقابل بیشتر و اصطکاک قدرت میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی بیش از پیش فراهم شد. رقابت‌ها و تعارضاتی که عموماً حول محور رقابت برای افزایش قدرت و نفوذ منطقه‌ای دور می‌زد. با این حال، در کنار عوامل عینی و ملموس، باید به شماری از عوامل فرهنگی و معرفتی نیز اشاره کرد که سد راه ارتباط مستحکم میان تهران-ریاض شده است و دیوار بی‌اعتمادی میان آنها را با سرعتی فزاینده، بلند و بلندتر کرده است. بر پایه نظریه سازه‌انگاری، می‌توان گفت که فقدان ارزش‌ها، هنجارها، قواعد، هویت و انگاره‌های مشترک میان این دو کشور از جمله عوامل بسیار مهم در شکل نگرش رقابتی رابطه استوار میان ایران و عربستان بوده است.

در سازه‌انگاری از آنجا که منافع از روابط اجتماعی حاصل می‌شود و روابط دولت‌ها با هم بر اساس معنایی است که آنها برای یکدیگر قائلند. هویت یک امر رابطه‌ای است که به معنای درک از خود و انتظارات از دیگران است. بنابراین عمل نسبت به دیگران بر اساس معنایی است که نسبت به آن کارگزار وجود دارد. در رابطه با مناسبات و رقابت‌های جمهوری اسلامی ایران با عربستان سعودی نیز همین مساله وجود دارد و هویت و نگاه‌های ایدئولوژیک متفاوت این دو کشور منجر به ایجاد نوعی سیاست خارجی تقابلی و تخاصمی میان این دو کشور شده است. به اعتقاد برخی از متخصصان حوزه روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای حاکم بودن دیدگاه سنی وهابی بر جامعه و سیاست عربستان و حاکمیت مذهب و دیدگاه شیعی بر جامعه و سیاست ایران منجر به تقابل و تعارض در سیاست خارجی و مناسبات این دو کشور در مقابل یکدیگر شده است، امری که به بهترین وجه در غالب دیدگاه و تئوری سازه‌انگاری

قابل بررسی است. بنابراین در ادامه پس از توضیح و تبیین مکتب سازه‌انگاری و برساخت‌گرایی به تحلیل روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی و رقابت‌های این دو کشور در سطح منطقه خاورمیانه و خلیج فارس خواهیم پرداخت.

### ۱. مبانی نظری: سازه‌انگاری، مفاهیم و انگاره‌ها

سازه‌انگاری از جدی‌ترین مکاتب معرفت‌شناختی در عرصه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است که علی‌رغم ریشه‌های فلسفی دیرینه، در نیمه دوم دهه پایانی قرن بیستم و نیمه اول دهه آغازین قرن بیست و یکم مورد توجه فیلسوفان، تأویل‌گرایان و اندیشمندان عرصه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی قرار گرفته است. محور اصلی این نظریه این است که فاعل شناسا، دانش و معنا را فعالانه و بر مبنای تجربیات قبلی خود می‌سازد و ریشه آن به اندیشه فیلسوفانی نظیر هگل،<sup>۱</sup> کانت<sup>۲</sup> و نیچه<sup>۳</sup> بر می‌گردد. این تئوری در دهه ۱۹۹۰ توسط نیکلاس اونف<sup>۴</sup> وارد عرصه نظری روابط بین‌الملل گردید. وی در سال ۱۹۸۹ میلادی در کتابی تحت عنوان «جهان ساخته ما» بر نقش قواعد در شکل‌گیری جهان تأکید کرد. از دیدگاه این اندیشمند امکان دسترسی مستقل و بی‌واسطه به جهان وجود ندارد و همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی و در تعامل با دیگران شکل می‌گیرد و معنا پیدا می‌کند و این معناسازی است که کم و بیش به جهان شکل می‌دهد (Onuf, 1989: 157). این رهیافت چارچوبی برای تحلیل روابط بین‌الملل در میانه رویکرد واقع‌گرایی و لیبرالیسم و تلاشی در حوزه فرانظری در میانه دو طیف اثبات‌گرایان و پساساختارگرایان است. سازه‌انگاران جهان را چیزی تلقی می‌کنند که ساخته و ابداع شده است نه چیزی که بتوان آن را مسلم، طبیعی و یا موجودی از قبل داده شده فرض کرد (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۵). سازه‌انگاری با رد برداشت‌های خردگرایانه نئورئالیسم و نئولیبرالیسم دیدگاهی منطقی-اجتماعی به سیاست‌های جهانی ارائه می‌دهد که بر اهمیت ساختارهای هنجاری و مادی و نقش هویت در ساخت

<sup>1</sup> - Georg Wilhelm Friedrich Hegel

<sup>2</sup> - Immanuel Kant

<sup>3</sup> - Friedrich Nietzsche

<sup>4</sup> - Nicholas Onuf

منافع، کنش‌ها و تکوین متقابل کارگزار ساختار تاکید دارد. به عبارت دیگر سازه‌انگاری در مقابل نظریات مادی‌گرای جریان اصلی روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد که طبق آن موجودیتهای اجتماعی اعم از ساختارها و کنش‌ها، هم از نظر وجودی و هم از نظر عملکردی مستقل از برداشت‌ها و فهم انسانها هستند.

سازه‌انگاری ابتدا بیشتر با نام الکساندر ونت<sup>۱</sup> شناخته می‌شد ولی بدنبال ناتوانی تئوری‌های سنتی در پیش‌بینی تحولات جهانی، توسط اندیشمندان دیگری رشد و گسترش یافت و در حال حاضر یکی از تئوری‌های غالب در تحلیل روابط بین‌الملل و سیاست خارجی به شمار می‌آید. از اندیشمندان برجسته سازه‌انگاری می‌توان ایمانوئل آدلر،<sup>۲</sup> نیکلاس اونف،<sup>۳</sup> جان جerald راگی،<sup>۴</sup> استفان وارینگ،<sup>۵</sup> میچل بارنت،<sup>۶</sup> جفری چگل،<sup>۷</sup> آنتونی کلارک،<sup>۸</sup> فردریش کراتوچویل،<sup>۹</sup> کاتزنساین،<sup>۱۰</sup> کوزولوسکی<sup>۱۱</sup> و ویور<sup>۱۲</sup> را نام برد. ونت مشکل نظریه‌های ساختاری را در نگاه هستی‌شناختی تقلیل‌گرایانه (نواقع‌گرایی) و ساختارگرایانه (نظام جهانی) می‌بیند. او بر آن است که ساختارگرایی نواقع‌گرایان در بعد هستی‌شناسی، در واقع ساختارگرا نیست، بلکه ساختار نظام بین‌الملل را با تعریف آن بر مبنای واحدهای تشکیل دهنده، به این واحدها (یعنی دولت‌ها) تقلیل می‌دهد و بنابراین تقدم هستی‌شناختی در آن با کارگزارها (یعنی دولت‌ها) است. در مقابل در نگاه ساختارگرایانه نظام جهانی که در نظریه امانوئل والرشتین دیده می‌شود

---

<sup>۱</sup> - Alexander Wendt

<sup>۲</sup> - Immanuel Adler

<sup>۳</sup> - Nickolas Onuf

<sup>۴</sup> - John Gerard Ruggie

<sup>۵</sup> - Stephen Waring

<sup>۶</sup> - Michael Barnett

<sup>۷</sup> - Jeffrey Checkel

<sup>۸</sup> - Anthony Clarke

<sup>۹</sup> - Fredreisch Kratochwil

<sup>۱۰</sup> - Katzenstein

<sup>۱۱</sup> - Kosolowsk

<sup>۱۲</sup> - Waever

دولت‌ها نسبت به ساختار وجه ثانویه می‌یابند زیرا این ساختار است که به آنها، به عنوان واحد، قوام می‌بخشد (Wendt, 1987: 67). به اعتقاد وی سازه‌انگاری یک تئوری اجتماعی مبتنی بر این فرض است که کنشگران اجتماعی به طور اجتماعی ساخته می‌شوند و آنچه ما تحت عنوان دولت یا منافع ملی می‌شناسیم، نتیجه هویت‌های اجتماعی کنشگران است (Dougherty and Pfaltzgraf, 2001: 166).

این اندیشمند روابط بین‌الملل به سه سطح کلان از ساختارهای دانش یا فرهنگ به نام‌های هابزی، کانتی و لاک‌ی اشاره می‌کند. رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی بستگی به نوع فرهنگی است که در خود درونی کرده‌اند. در فرهنگ هابزی تلاش برای پیروزی و تخریب دیگران وجود دارد، تاکید زیادی بر فاکتورهای نظامی دارد و اگر جنگی هم رخ دهد دولت‌ها قدرت خود را محدود نخواهند کرد. در فرهنگ لاک‌ی دولت‌ها علی‌رغم تضادهای که دارند به حاکمیت هم احترام می‌گذارند، قدرت نظامی مهم است اما یک اولویت نیست. در نهایت نیز، در فرهنگ کانتی دولت‌ها منازعات خود را بدون جنگ و خونریزی حل و فصل می‌کنند و در درون این فرهنگ دولت‌ها به صورت تیمی عمل می‌کنند. به اعتقاد ونت دولت‌ها بر حسب نوع درونی کردن این فرهنگ‌ها در خود رفتار متفاوتی را در سیاست خارجی اتخاذ می‌کنند (Zehfuss, 2002: 157).

هویت یک مفهوم کلیدی در نظریه سازه‌انگاری است، به ویژه اینکه می‌توان ساختارهای و عمل سیاسی یک کشور را از طریق مراجعه به هویت آن کشور توضیح داد (Karimifard, 2012: 240). سازه‌انگاران معتقدند که انسانها بر اساس هویت زمینه مند خود دنیای اطرافشان را می‌سازند و به کنش در آن می‌پردازند. دولت نیز به عنوان یک موجود مشارکت کننده در عرصه‌های بین‌المللی نمی‌تواند با بی‌توجهی به هنجارهای مسلط اهداف خود را پیگیری نماید. آنها معتقدند که فراسوی توزیع عینی قدرت (مبنای نظریات خردگرایانه)، تصور و تلقی کشورها از قدرت دیگران است که یک ملت را قادر به تعامل با محیط خود می‌کند. این جهان برساخته شده، که دارای دلالت‌های ارزشی است اقدامات دولت‌ها را شکل می‌دهد. خود دولت‌ها نیز برساخته‌های اجتماعی‌اند که در این ذهنیت جمعی مشارکت دارند و جهان را با این ذهنیت درک می‌کنند (Willmer, 2002: 59-80).

یکی از اصول بنیادین در سازه‌انگاری این است که افراد نسبت به سایر کنشگران بر پایه ادراکی که از آنها دارند عمل می‌کنند و توزیع قدرت بر محاسبات دولت‌ها تأثیر گذار است اما چگونگی اقدام

بستگی به درک و انتظارات متقابل از خود و دیگری دارد بنابراین در رابطه با قدرت و توزیع آن درک و برداشت طرفین از یکدیگر مهم است و دولت‌ها منافع خود را در فرایند تعریف وضعیت خود و دیگری پیدا می‌کنند (Folker, 2000: 44). بنابراین از دید سازه‌انگاران هویت‌ها و برداشت‌های ذهنی یک دولت از دولت‌های دیگر است که به قدرت شکل می‌دهد (Guzzini, 2005: 33).

سازه‌انگاران به مسأله ساختار - کارگزار و دولت اهمیت می‌دهند و بازیگر اصلی نظام بین‌الملل را همانند واقع‌گرایان، دولت می‌دانند. بنابراین این دولت‌ها هستند که تعامل‌گر اصلی در نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند. بر طبق نظر گازیبی سازه‌انگاران با تأکید بر مسأله هستی‌شناختی، معرفت‌شناسی و تفاوت در برداشت و انگاره‌ها از یکدیگر متفاوت از سایر نظریات روابط بین‌الملل هستند (McIntosh, 1997: 53). بنابراین قدرت و تهدیدهای اجتماعی اموری ساخته هستند نه طبیعی، پس قدرت و سیاست قدرت نیز اموری ساخته شده توسط انسان هستند نه طبیعی. از این رو سازه‌انگاران قدرت را امری مثبت و برای پیشرفت نهادها و رژیم‌های بین‌المللی مفید می‌دانند. در چارچوب تحلیل سازه‌انگاری نمی‌توان سیاست بین‌الملل را در حد یک سلسله تعاملات و رفتارهای عقلایی و در چارچوب‌های صرف مادی و نهادی در سطوح ملی و بین‌الملل تقلیل داد زیرا تعاملات دولت‌ها بر اساس یک سلسله منافع ملی تثبیت شده، شکل نگرفته است، بلکه در طول زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت‌ها شکل می‌یابند (Checkel, 1998: 324-348).

در برداشت سازه‌انگاران از ساختار بین‌المللی، ساختار هم شامل منابع (به معنای خصوصیات فیزیکی تشکیل دهنده توانمندی) است و هم قواعد (یعنی رسانه‌هایی که کنشگران از طریق آنها با هم ارتباط برقرار می‌کنند و میان کنشهای خود هماهنگی ایجاد می‌کنند) را شامل می‌شود. بنابراین، استفاده از منابع و توانمندیها در چهارچوبی معنایی صورت می‌گیرد. بنابراین دیده می‌شود که سازه‌انگاران دو وجه مادی و معنایی را در تعریف خود از تمامی مسائل مرتبط با سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی در نظر می‌گیرند. آدلر به خوبی این مسأله را در تعریف خود از سازه‌انگاری جمع کرده است. او سازه‌انگاری را دیدگاهی می‌داند که نشان می‌دهد چگونگی شکل دادن جهان مادی به کنش انسانی و شکل گرفتن جهان مادی توسط کنش و تعامل انسانی وابسته به تفاسیر پویای هنجاری از جهان مادی است. این به

معنای نقش جهان مادی در برساختن جهان اجتماعی است (Adler, 1997: 323). جان راگی نیز معتقد است که سازهانگاری سیاست بین‌الملل را بر اساس یک هستی‌شناسی رابطه‌ای می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها و ایده‌ها بها می‌دهد. از نظر وی کانون توجه سازهانگاری آگاهی بشری و نقشی است که این آگاهی در روابط بین‌الملل ایفا می‌کند. از دید راگی «بلوک‌های ساختمانی بین‌المللی هم فکری هستند و هم مادی و هم نیت‌مندی جمعی و هم فردی را منعکس می‌کنند.» معنا و اهمیت این عوامل نیز مستقل از زمان و مکان نیست. همانگونه که در روابط میان افراد در جامعه عناصر بینادهنی وجود دارد، در روابط بین دولت‌ها نیز چنین فهم‌هایی وجود دارد. وی به پیروی از امیل دورکیم اینها را واقعیت اجتماعی می‌داند و بر این برداشت جان سیرل تاکید دارد که اینها واقعیاتی هستند که چون همه کنشگران مربوطه در مورد وجود آنها اتفاق نظر دارند، خلق می‌شوند (Ruggie, 1998: 4-13). از منظر سازهانگاران تحلیل رایج سیاست خارجی تلقی ایستایی از کارگزار دارد و تنها بر تاثیر محیط داخلی بر شکلگیری تصمیمات آن نظر دارد و هستی‌شناسی بدیل سازهانگاری ضمن باور به تکوین متقابل ساختار-کارگزار، این نکته را بیان می‌کند که اگر ساختار امری برآمده از کنش متقابل بازیگران و کارگزاران است هر یک از آنها بر اساس هویت‌های خود دست به عمل می‌زنند. از این روست که اسمیت به تاسی از ونت که گفته بود آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند (Wendt, 1994: 391-425) «در باب سیاست خارجی سازهانگاران مدعی است که «سیاست خارجی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» (Smith, 2001: 38-39).

یکی از زمینه‌های تقابل گفتمانی بین سازهانگاری و تئوری‌های خردگرا (نظیر رئالیسم، لیبرالیسم و...) مربوط به چگونگی تحلیل منطق رفتاری کشورها در نظام بین‌الملل است. تئوری‌های خردگرا معتقد به منطق نتیجه‌گرایی<sup>۱</sup> در رفتار کشورها با دیگران هستند، در حالی که سازهانگاری منطق تناسب‌گرایی<sup>۲</sup> را پایه اصلی رفتار کشورها می‌داند، یعنی روابط کشورها با دیگران نه بر اساس منطق نتیجه سود و زیان، بلکه به تناسب نوع هویت و جایگاهی که یک کشور در نظام بین‌الملل و در یک

<sup>۱</sup> - Logic of Consequentialism

<sup>۲</sup> - Logic of Appropriateness

منطقه برای خود تعریف کرده است، شکل می گیرد و بازیگران از قوانینی پیروی می کنند که نشانگر نوع هویت و جایگاه ویژه آن ها در نظام بین الملل است (March and Olsen, 1998: 951). منطق رفتاری تناسب گرایی بر رفتارهای هنجارمحوری دلالت می کند که در آن دولت ها، به جای به حداکثر رساندن منافع یا قدرت خود، تلاش دارند تا آن چه را درست است انجام دهند. این به معنای نادیده گرفتن منافع ملی در تئوری های سازه انگاری نیست، بلکه به این مفهوم است که منافع و اولویت های سیاست خارجی دولت ها، نه به عنوان یک مفهوم از پیش مشخص، بلکه در چهارچوب هویت و هنجارهای حاکم بر دولت ها معنا پیدا می کند، به این معنی که با تغییر در مفاهیم هنجاری و معنایی، منافع و اولویت ها نیز تغییر می کند.

به طور کلی می توان دیدگاه سازه انگاری در روابط بین الملل و سیاست خارجی را این گونه خلاصه کرد که واقعیت نظام بین الملل نه امری از پیش تعیین شده، بلکه امری است که برساخته و تکوین یافته در تعامل بازیگران است و شاخصه ها و ویژگی های این عرصه اجتماعی در این تعاملات ظاهر می شود. بازیگران در تعاملات خود بر اساس این ذهنیتها و ادراکات متقابل عمل می کنند و نهایتاً در یک ذهنیت مشترک واقعیت را می سازند. از سویی دیگر نیز هویت و منافع بازیگران در این چهارچوب، نه امری از پیش تعیین شده و برآمده از ساختار توزیع قدرت، بلکه امری نشأت گرفته از منابع داخلی هویت آنهاست، ولی این هویت و منافع در برخورد با ساختار حاکم دچار باز تعریف می شود و در عین حال آن را نیز تغییر می دهد.

## ۲. سازه انگاری و منطق سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

بخش عمده ای از رفتارهای سیاست خارجی ایران در مقابل غرب و کشورهای محافظه کار منطقه، برگرفته از نوع هویتی است که این کشور برای خود تعریف کرده است این هویت نه بر اساس ساختارهای مادی، بلکه بر مبنای تعاملات، رویه ها، هنجارها ارزش ها، فرهنگ، ایدئولوژی و باورهای اصولی شکل می گیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۵۲) و از آنجایی که این مفاهیم در درون نظریه سازه انگاری جای می گیرند، بنابراین مناسب ترین تئوری برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نظریه سازه انگاری یا برساخت گرایی است. بر اساس این رهیافت، رفتار سیاست خارجی ایران تحت تأثیر



محیط هنجاری داخلی و بین‌المللی است، یعنی سیاست خارجی ایران از یک طرف ناشی از لایه‌ها و پیچیدگی‌هایی است که در داخل آن وجود دارد. فهم این پیچیدگی در گرو فهم معقول از فعل و انفعالات و زیربناها و نظام ارزشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب اسلامی است. این نظام ارزشی تعریف‌کننده هویت این کشور در نظام بین‌الملل است. نوع هویت نیز تعیین‌کننده جهت‌گیری سیاست خارجی است. از طرف دیگر، نوع محیط هنجاری بین‌المللی، اعم از مسالمت‌آمیز یا تهاجمی، به ترتیب تعدیل‌کننده یا تشدید‌کننده این هویت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. به عبارت دیگر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نتیجه تعامل نظام هنجاری داخلی و بین‌المللی بوده است. از یک سو، در عرصه داخلی، رفتارهای سیاست خارجی ایران ناشی از گفتمان‌های متعددی بوده که از زمان انقلاب اسلامی تا کنون حاکم بر سیاست خارجی ایران بوده است. این گفتمان‌ها شامل گفتمان مقاومت و ضد سلطه بودن، مسئولیت‌گرایی، خوداتکایی، استقلال، عزت و نفی سبیل، وحدت اسلامی (تحکیم روابط با کشورهای اسلامی)، گفتمان عدالت‌خواهی و گفتمان دشمن‌ستیزی و غیره می‌باشد.

در واقع، تحولات معنایی و گفتمانی انقلاب اسلامی منجر به شکل‌گیری هویت جدیدی، از غرب محوری قبل از انقلاب به غرب‌ستیزی بعد از انقلاب اسلامی شد که متضمن منافع و آرمان‌های جدیدی برای این کشور بوده است. این گفتمان‌ها دربردارنده مجموعه مفاهیمی هستند که به هویت جمهوری اسلامی ایران معنا می‌بخشند. از سوی دیگر، به لحاظ نوع محیط هنجاری بین‌المللی، در دوره‌های مختلف تعدیل یا تشدید گفتمانی در سیاست خارجی را شاهد بوده ایم. یعنی حاکمیت نظام هنجاری تهاجمی در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای، گفتمان‌های انقلابی سیاست خارجی ایران را تقویت و تشدید کرده و سیاست خارجی را انعطاف‌ناپذیر و یا دارای کمترین میزان انعطاف کرده است. در مقابل، حاکمیت نظام هنجاری غیرتهاجمی گفتمان‌های انقلاب اسلامی را به سمت تعدیل هدایت کرده و سطح انعطاف‌پذیری سیاست خارجی را افزایش داده است. بر این اساس و از آنجایی که رویکرد سازهانگاری اهتمام ویژه‌ای به نقش منابع هویت‌ساز در تعریف منافع ملی و تاثیر آن بر کنش خارجی دولت‌ها دارد از توان تبیینی موثرتری برای تحلیل منابع هویت‌ساز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است. برای نمونه تبیین‌پذیری سیاست خارجی برخاسته از انقلاب اسلامی در این

رویکرد، تا حد بسیار زیادی مدیون چیزی است که بوکله و ریتبرگر با نام انتظارات مربوط به رفتار مناسب و بر اساس منطق تناسب نام می‌نهند (Rittberger, 1999: 18). بر اساس این انتظارات و منطق است که می‌توان انتظار رفتار خارجی خاصی از جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی داشت. بر همین اساس از این کشور انتظار می‌رود که بر اساس هنجارها و قواعد مورد پذیرشش که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از دین و فرهنگ، عوامل ذهنی، تجربه تاریخی و غیره تصمیم‌گیری کرده و رفتار خارجی خود را در عرصه خارجی تنظیم کند. برای مثال این انتظارات و منطق مزبور جمهوری اسلامی ایران را بر آن می‌دارد در کسوت حامی حقوق مسلمانان در مجامع بین‌المللی و منطقه‌ای حاضر گردد.

بنابراین سر رشته سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به زنجیره بی‌شماری از عناصر تأثیرگذار همچون «تأثیر آموزه‌ها و تعلقات مذهبی، نگاه تاریخی و آرمان‌گرایی سنتی ایرانی‌ها نسبت به دوستان و دشمنان، محیط ذهنی و پیرامونی و... پیوسته است، که به دلیل تعدد و درهم تنیدگی این عناصر، امکان تعیین وزن هر یک از آنها کاری دشوار است. به ویژه که شتاب تحولات و ورود عناصر جدید بر پیچیدگی موضوع افزوده و احیاناً جایگاه و وزن آنها را فراخور مقتضیات تغییر می‌دهد. مضافاً این‌که ایفای کارکردها و نقش‌های مختلف، گاه موجب آن می‌شود که یک هنجار مشخص، راهنمای عمل سیاست خارجی نباشد. اینها همگی به چند وجهی بودن پدیده سیاست خارجی دلالت داشته و گویای منابع متکثر و متداخل هنجارهاست که برجسته شدن عناصری از آن، تابعی از ملاحظات متعدد و تطور ذهنی جوامع است. اهمیت و جایگاه هنجارها از آن‌جاست که مطابق رهیافت سازه‌نگاری با درک چگونگی تأثیرگذاری هنجارها بر هویت، می‌توان چگونگی تعریف منافع ملی را که اساس سیاست خارجی یک کشور است، درک کرد. با این رویکرد به نظر می‌رسد که پس از انقلاب اسلامی، «هنجارهای دینی اسلامی/شیعی» دارای وزن و اعتبار ویژه‌ای در میان لایه‌های متعدد هویتی و فرهنگی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. البته ضمن این هنجار شاخص، چندین نوع هنجار کلی در شکل‌گیری هویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مؤثراند که قابل دسته‌بندی در دو بعد داخلی و خارجی هستند:

در بُعد داخلی، هنجارهای مرتبط با سیاست خارجی عمدتاً از فرهنگ سیاسی نشأت می‌گیرند که خود به لحاظ مفهومی، تابعی از فرهنگ عمومی بوده و پدیده‌ای متغیر و در عین حال، واجد عناصری کم

و بیش ثابت و شکل گرفته است. برای اجتناب از اطاله کلام، فرض را بر این می‌گذاریم که فرهنگ سیاسی معاصر ایران، دارای سه لایه یا سه بُعد «مذهبی»، «سنتی - ایرانی» و «مدرن» یا آمیزه‌ای مرتبط با سه عنصر دیانت، ملیت و تجدّد است. در میان این ابعاد اساسی، لایه مذهبی، یکی از ارکان مقوم و مکون هویت جمهوری اسلامی ایران شناخته می‌شود. که در تدوین قانون اساسی نیز متجلی شده است. این هنجارها، که در فرهنگ اجتماعی و سیاسی معاصر ایران به عنوان رویکرد غالب و حاکم بر مناسبات آن پذیرفته شده‌اند به مجموعه‌ای از مواضع جدید و رفتارهایی انجامیده که نشان می‌دهد برداشت‌های ذهنی و متغیّرهای معنایی برآمده از آن، چگونه از جمهوری اسلامی ایران، مختصّات منحصر به فردی ساخته است.

بُعد خارجی و نوع دوم هنجارهای مؤثر بر سیاست خارجی ایران، هنجارهای خارجی یا هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل است که مطابق دیدگاه سازهانگاری سیستمی باید نقش ساختارهای اجتماعی بین‌المللی بر شکل‌گیری سیاست خارجی را در صدر عوامل مؤثر قرار داد. این معنا درباره عمده منابع هنجارساز بین‌الملل از قبیل «حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی و در رأس آنها سازمان ملل و نیز رویه‌های برآمده از مباحث عمومی صادق است. سیاست خارجی جمهوری اسلامی در واکنش به این هنجارها و ساختارهای بین‌المللی در طول سه دهه گذشته، سیاست مبتنی بر قبول یا رد مطلق را اتخاذ نکرد. بلکه این سیاست، مشتمل بر مواضع و رویکردهای دوگانه‌ای تنظیم شده که در عین این که ساختار بین‌المللی و اغلب هنجارهای حاکم بر آن را فاقد مشروعیت می‌داند، بر اساس اصل مصلحت و برای حفظ حاکمیت<sup>۱</sup> و تمامیت ارضی بسیاری از آنها را می‌پذیرد. اتخاذ این سیاست ضمن این که اهمیت ساختارهای بین‌المللی را نشان می‌دهد، گویای وجه دیگری از ملاحظات مشترک سازهانگاری و فرضیه‌های رئالیست‌ها درباره سیاست بین‌الملل است. ملاحظاتی که می‌گوید سیاست بین‌الملل مبتنی بر هرج و مرج است و کشورها نمی‌توانند کاملاً نسبت به مقاصد دیگران به قطع و یقین برسند یا هدف اصلی کشورها بقاست و این که کشورها تلاش می‌کنند عملکرد معقولی داشته باشند (بیلیتس، ۱۳۸۳: ۵۹۷).

تعامل و تلاقی هنجارهای یاد شده، به ویژه تطور ابعاد درونی هنجارها در آستانه انقلاب اسلامی، به

<sup>۱</sup> - Sovereignty

ظهور هویت مشخصی در ایران منتهی شد که عنوان «اسلامی»، معرف آن است. با شکل‌گیری و ظهور هویت جدید در قالب جمهوری اسلامی ایران، چگونگی نگرش درباره قدرت و تحولات سیاسی در روابط بین‌الملل به شدت دچار تغییر و تحول شد و انگاره‌های مادی برای تحلیل سیاست خارجی در تنگنا قرار گرفتند. در واقع اگر هافمن در تصویر و چشم‌انداز نظریه‌های جریان اصلی<sup>۱</sup> بین «حقیقت» و «قدرت»، دشمنی اجتناب‌ناپذیری مشاهده می‌کرد (هافمن، ۱۳۸۵: ۱۳۶). در سیمای جدید سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران «دیانت»<sup>۲</sup> با «سیاست و قدرت»<sup>۳</sup> پیوند فاخری پیدا کردند که با کاربست ادبیات سازه‌نگاری می‌توان به اهمیت و نقش مستقل انگاره‌های دینی و هویتی اذعان نمود. در امتداد این روند، انقلاب اسلامی ضمن پیوند با مدارهای هویتی نزدیک، تئوری‌های قدرت در معادلات کلان جهانی را به چالش کشانده و در برآیند کلی و بیرونی به منزله طرح نویی تلقی شد که فراتر از فضای شیعی، الهام‌بخش معنوی ملت‌ها و نهضت‌های آزادیبخش، به ویژه در جوامع مسلمان شد و به تبع آن، دین اسلام از حاشیه سیاست‌ها و معادلات بین‌المللی خارج شده و در مرکز فضای ذهنی دنیای معاصر نشست. این فرایند نشان می‌دهد که هویت‌ها همان‌گونه که سازه‌نگاران تأکید کرده‌اند، صرفاً مقوله‌ای فلسفی یا جامعه‌شناختی نیستند، بلکه متغیری تعیین کننده در نحوه تعامل واحدهای سیاسی با یکدیگر بوده و ارتباط مستقیمی با قدرت دارند. با این توضیحات در چهارچوب تئوریک نظریه سازه‌نگاری، فهم رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، با در نظر گرفتن الگوهای دوستی میان جمهوری اسلامی ایران با نیروهای انقلابی (از قبیل جنبش‌های اسلامی و آزادی بخش در سرتاسر جهان) در یک طرف و الگوهای دشمنی با دولت‌ها و نیروهای مخالف انقلاب اسلامی (از قبیل رژیم اسرائیل و آمریکا و...) در طرف دیگر قابل فهم است.

### ۳. سازه‌نگاری و منطق سیاست خارجی عربستان سعودی

عربستان سعودی یکی از مهمترین دولت‌های منطقه خاورمیانه است که فرقه وهابیت نقش زیادی

<sup>۱</sup> - Mainstream

<sup>۲</sup> - Religion

<sup>۳</sup> - Policy and Power

در فرایند تشکیل و تداوم حیات سیاسی آن کشور داشته و در حال حاضر مهمترین منبع مشروعیت سیاسی رژیم آن کشور است. عربستان به دلیل ساختار خاص اجتماعی و فرهنگی خود، از دیگر کشورهای خاورمیانه و حتی کشورهای همسایه آن در حوزه جنوبی خلیج فارس متمایز می باشد. ساختارهای خاص قبیله ای و عشیره ای که به پدید آمدن فرهنگی خاص منتهی شده است، همراه با آموزه های عمیقاً سنتی و مذهبی و نیز سیطره افکار و ایده های سلفی در قالب وهابیت به جامعه عربستان ترکیب منحصر به فردی بخشیده است. این حکومت که در نتیجه اتحاد تاریخی خاندان آل سعود با خاندان محمد ابن عبدالوهاب در سال ۱۷۴۴م. و در طی مبارزات طولانی در سال ۱۹۳۲م. تشکیل شد، نوعی نظام سیاسی دینی مبتنی بر آئین وهابیت است.

وهابیت، یک فرقه مذهبی حنبلی است که در اواسط قرن هجدهم میلادی توسط محمد بن عبدالوهاب (۱۷۹۲-۱۷۰۳) پایه گذاری شد. محمد بن عبدالوهاب معتقد بود، هر کس که از مذهب حنبلی سلفی پیروی نکند از اسلام خارج و واجب القتل است. بر اساس همین آئین مذهبی، عبدالعزیز ابن سعود توانست در سال ۱۹۳۲م. دولت پادشاهی عربستان سعودی را بنیان بگذارد. چنان که ویلیام اوچسن والد اعتقاد دارد ترکیب قدرت نظامی سعودی ها با آموزه های مذهبی عبدالوهاب، دو عنصری بودند که عبدالعزیز توانست با توسل به آن بسیاری از قبایل عربستان را تحت یک حاکمیت درآورد. در واقع، رهبران عربستان با توسل به این آئین مذهبی، یک توجیه ایدئولوژیکی فراهم کردند که توضیح می داد چرا آنان می بایست حکومت کنند. این توجیه ایدئولوژیکی به عنوان منبع اصلی مشروعیت و ادعایشان نسبت به قدرت به کار می رود و علت اصلی تداوم حاکمیتشان نیز همین اندیشه مذهبی است. چنان که کچیچیان معتقد است که وهابیت برای آل سعود، چیزی بیش از صرف یک آئین مذهبی است؛ زیرا مقامات سعودی آن را به یک ایدئولوژی تبدیل کرده اند. وی معتقد است: «ایدئولوژی پادشاهی یک نظریه ساخته شده از زندگی اجتماعی و سیاسی است که عناصری از افسانه ها و نمادها را در بر می گیرد که برای انتقال پیامشان به شکل ساده از آن استفاده می کنند. این ایدئولوژی لنز و عینکی است که از طریق آن، جهان به شکل هنجاری دیده می شود و از آن برای شکل دادن به ارزیابی های ذهنی مخاطبان بهره می گیرند. از این رو، ایدئولوژی پادشاهی آنچه را که رفتار زیان بار تلقی می کند، مشخص کرده و مورد انتقاد قرار می دهد. همچنین ارزش ها و نتایج ارزشمند ناشی از آن را معرفی می کند. این

ایدئولوژی که امروز در نقش هنجاری آن توسط آل سعود مورد استفاده قرار می‌گیرد، راهنمایی برای تخصیص منابع در جامعه، کیفیت‌های مناسب حاکمیت‌ورزی و اقتدار و منبع مشروعیت رژیم است. این ایدئولوژی که در آغاز خود را مخالف هرگونه بدعت و ایجاد خرافات در دین می‌دانست، به تعصب مذهبی، سختگیری در دین و عدم تساهل و مدارا معروف است (منصوری مقدم، ۱۳۹۱: ۷۲).

دولت فعلی عربستان سعودی نیز میراث دار دولت‌هایی است که در قرون هجده و نوزده میلادی توسط خاندان آل سعود در منطقه شبه جزیره عرب تشکیل شده بودند. لازم به ذکر است که خاندان آل سعود در سه مرحله اقدام به تشکیل دولت کرده‌اند: مرحله اول که سال‌های ۱۸۱۸-۱۷۴۴م. را در بر می‌گیرد، دولت سعودی تقریباً سراسر شبه جزیره عرب به جزء منطقه یمن را در اختیار گرفت. به گفته محققان، این دولت در سیاست خارجی خود کاملاً هویتی برخوردار می‌کرد. به همین دلیل با مخالفت‌های زیادی از جانب قدرت‌های خارجی مواجه شد و در نهایت توسط محمد علی پاشا که از جانب دولت عثمانی مأموریت داشت، فروپاشید. دولت دوم سعودی در طی سال‌های ۱۸۸۷-۱۸۲۴م در منطقه نجد (عربستان مرکزی) تشکیل شد. اما این دولت بر خلاف دولت قبلی، سیاست «وهابیسم در یک کشور» را در پیش گرفت ولی در نهایت، این دولت نیز به علت اختلافات درون خانوادگی فروپاشید. اما دولت سوم آل سعود که مورد بحث پژوهش حاضر است، توسط یکی از نوادگان خاندان سعود به نام عبدالعزیز ابن سعود در سال ۱۹۳۲م. تشکیل شد. مروری اجمالی بر سیاست‌ها و راهبردهای این دولت از زمان تاسیسش تاکنون، نشان می‌دهد که رویکردی کاملاً واقع‌گرایانه، عملگرایانه و در عین حال ایدئولوژیک اتخاذ کرده است. البته برخی معتقدند: اسلام وهابی که از همان ابتدا به عنوان زیربنای عقیدتی حکومت جدید و اساس مشروعیت رهبری جدید به خدمت گرفته می‌شد، از طرف ابن سعود صرفاً ابزاری برای پیشبرد هدف‌ها و جاه‌طلبی‌های خاندان سعود و توسعه‌گرایی داخلی بود و نقش چندانی در تعریف و شکل دادن به سیاست خارجی وی نداشته است، بلکه انگیزه‌های دودمانی، توسعه قدرت خاندان آل سعود به تمام بخش‌های عربستان و ملاحظات امنیتی مرتبط با آن، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده سیاست خارجی آن کشور بوده است و عبدالعزیز برای دستیابی به این هدف، از هیچ کاری از جمله استفاده ابزاری از ایدئولوژی وهابیت، حتی به قیمت ناراحت کردن هواداران محافظه‌کار مذهبی خود، فروگذار نمی‌کرد. اما به طور کلی نمی‌توان منکر تاثیر هویت وهابی بر سیاست خارجی عربستان سعودی

شد (رایسدل و بلیک، ۱۳۶۸: ۲۸۶).

در کنار عنصر وهابیت مولفه زبان و قومیت نیز بر سیاست خارجی عربستان سعودی تاثیرگذار است. در واقع نژاد و زبان دو وجه اساسی هویت کشورها را تشکیل می‌دهند و در رابطه با عربستان نیز عنصر قبیله‌گرایی و عربی‌محوری بسیار مورد توجه است و منجر به پیگیری نوعی سیاست خارجی عربی‌محور در سطح خلیج فارس و خاورمیانه شده است. در رابطه با این موضوع فوییه معتقد است: «در سرزمینی که خاک مساعد ندارد طبیعی است که روابط بر اساس خون تنظیم شود و روابط خویشاوندی بیش از روابط ملکی اهمیت یابد» (منصوری‌مقدم، ۱۳۹۱: ۸۳). بخشی از مواضع خصمانه عربستان نسبت به جمهوری اسلامی ایران نیز ناشی از عنصر عربیت و تقابل ساختگی سعودی‌ها بر اساس مفهوم عرب و عجم می‌باشد.

#### ۴. سازه‌انگاری و منطق تعارض جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی

روابط ایران و عربستان از گذشته‌ی دور دستخوش تغییرات و دگرگونی‌های گوناگونی شده است. دگرگونی‌هایی انباشته از رقابت، همکاری و یا تضاد، خصومت و وفاق که هر کدام تحلیل و سازه‌ای جداگانه می‌طلبند. بدیهی است که علل این روابط با تحولات داخلی دو کشور و به خصوص انقلاب ایران رابطه‌ی مستقیم دارد، چرا که انقلاب اسلامی نظم و مناسبات گذشته را بازتعریف کرد و بدین ترتیب، تغییر ماهیت حکومت ایران بر تحول روابط و مناسبات ایران با کشورهای مختلف به طور عام و عربستان به طور خاص اثرگذار بود.

در حالی که در دوران پیش از انقلاب تهدیدات هویتی مشترک منطقه‌ای و بین‌المللی، ایفای نقش در دگرگونی‌های دوتونی منطقه‌ای و اتحاد با ایالات متحده آمریکا در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و... به شکل‌گیری الگوی دوستی میان ایران و عربستان سعودی منجر شده بود، وقوع انقلاب اسلامی الگوهای رفتاری متفاوتی را بر روابط میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی حاکم کرد. هویت مورد اشاره نظام جمهوری اسلامی ایران هویتی ایرانی اسلامی (شیعه)، انقلابی و غیر متعهد است، در حالی که در نقطه مقابل هویت عربستان سعودی هویتی عربی، اسلامی (سنی/سلفی)، محافظه‌کار و همسو با غرب است. این هویتها با تعریف از خود، برداشت از دیگری را مشخص می‌کنند و

منافع، ترجیحات و نقش هر بازیگر را مشخص می نمایند. این هویتها در هر دوره‌ای از روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی متأثر از شرایط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیرات متفاوتی بر سیاست خارجی این کشورها در مقابل یکدیگر داشته است. تحت این شرایط عربستان سعودی خود را مهد دین اسلام می داند و از این رو خود را پاسدار اماکن مقدس اسلامی و داعیه دار رهبری جهان اسلام می داند. از سوی دیگر ایران پس از انقلاب اسلامی، با وارد کردن عنصر ایدئولوژی به مدار قدرت و سیاست، خود را بعنوان ام القراء و مرکز جهان اسلام معرفی کرده و برای خود رسالت تبلیغ و معرفی و رهبری اسلام شیعی را قائل است. در نتیجه این رویکردها و تلقی‌های متفاوت و متعارض یک رابطه توأم با رقابت و تنازع را بین این دو کشور ایجاد کرده است.

در واقع از زمان تشکیل جمهوری اسلامی، ایران و عربستان به عنوان مهم‌ترین کشورهای خلیج فارس در تلاش برای ارتقا جایگاه خود در ارتباط با یکدیگر و نیز بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده‌اند. در این دوران، به رغم اشتراک در اسلام، بنا به ماهیت و ساختار دو کشور و نیز برجسته شدن عامل ایدئولوژی مبتنی بر تشیع، تنش‌های استراتژیک میان ایران و عربستان برجسته شد، چرا که نقطه قوت آن دقیقاً در اندیشه آزادسازی، استقرار عدالت همگانی ملهم از اسلام، انقلاب، قدرت بخشیدن به ستم‌دیدگان، اعتماد به نفس، و تغییر تبلور می یابد و این ایدئولوژی رهبری محافظه کار منطقه و در رأس آن عربستان را همواره تهدید خواهد کرد (فولر، ۱۳۷۷: ۳۱۰). در واقع پیروزی انقلاب، به احیای شیعیان منجر شد، چرا که به نوشته گراهام فولر تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، شیعیان خاورمیانه به عنوان مسلمانان فراموش شده جهان عرب تلقی می شدند. در نتیجه، پس از انقلاب اسلامی، به سرعت ایدئولوژی سیاسی و انقلابی شیعه در مقابل ایدئولوژی سنی وهابی به رهبری عربستان سعودی قرار گرفت به نحوی که هر دو ایدئولوژی مشروعیت یکدیگر را زیرسوال بردند (حافظنیا و رومینا، ۱۳۸۴: ۶۸).

رقابت‌های ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک ایران و سعودی در منطقه خلیج فارس و در کشورهای نظیر سوریه، عراق، لبنان، بحرین و یمن از نتایج این دوره بوده است. از سوی دیگر در سطح ساختاری نظام بین‌الملل، نفی نقش ثبات بخش ایران در نظم منطقه و تشدید پروژه ایران هراسی به ویژه در موضوع برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ایران، و در سطح منطقه‌ای پررنگ شدن عنصر شیعی در



سیاست‌های منطقه‌ای در پرتو تحولات عراق و سپس لبنان و سوریه و غیره به حساسیت اعراب و سعودی در قبال ایران انجامید. چالش سعودی و متحدانش به دولت شیعی عراق، تلاش برای تضعیف جریان‌های شیعه و حزب الله در لبنان، حمایت از حاکم سنی بحرین و ممانعت از استقرار دموکراسی و قدرت‌یابی شیعیان در بحرین، و خارج کردن سوریه از صف متحدان ایران از طریق تغییر رژیم در این کشور با حمایت از گروه‌های تندرو و جهادی سنی/سلفی و تجاوز نظامی به یمن و مقابله با حوثی‌های شیعی تجلی تخصص عربستان با ایران است که خود متأثر از سه عامل هویتی، ژئوپلیتیکی و ساختاری بوده است. این مسایل منجر به وقوع تحولاتی در ارتباط با موازنه منطقه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران با محوریت عربستان سعودی بوده است. علت این امر به ماهیت ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک رقابت‌های طرفین و نقش ایالات متحده به ویژه در زمانی که فشارها به واسطه فعالیت‌های هسته‌ای ایران افزایش یافته است، باز می‌گردد. فضایی که در آن عربستان سعودی تلاش دارد با استفاده از نفوذ مذهبی و دلارهای نفتی به تضعیف متحدان دولتی و غیردولتی ایران در منطقه بپردازد. اما تعارضات بین این دو کشور از دو عامل هویتی و ایدئولوژیک زیر نشأت گرفته است. این تعارضات عموماً از برخی شکاف‌های هویتی نشأت می‌گیرد که تونسته‌اند در طی چند دهه بعد از انقلاب اسلامی نوعی تقابل و تخصص را بین این دو کشور ایجاد کنند. در ادامه به توضیح و تبیین این شکاف‌های هویتی بین این دو کشور می‌پردازیم.

#### الف. تقابل شیعه و وهابیت

از زمان ایجاد وهابیت توسط محمد بن عدالوهاب، همواره بین این فرقه و مذهب شیعه تفاوت‌های فکری و کارکردی اساسی وجود داشته است، اما اختلاف بین شیعه و وهابیت سنی پس از سال ۱۳۵۷ وضعیت تازه‌ای به خود گرفت و پیامدهای آن بین سالهای ۱۳۵۷ تاکنون موجب گسترش اختلافات در حوزه‌های مختلفی از قبیل عراق، سوریه، بحرین، یمن و... شده است. در واقع پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران، به سرعت ایدئولوژی سیاسی و انقلابی شیعه در مقابل ایدئولوژی سنی و وهابی‌گری به رهبری عربستان قرار گرفت. نگاه وهابیت به شیعه و شیعیان نگاهی سرشار از کینه تیزی و عداوت است و متعصبان وهابی معتقدند کشتن یک شیعه ثوابش از کشتن یک کافر بیشتر است. از طرف دیگر استقرار یک جامعه اسلامی بر اساس مبانی شیعی از اصول شیعی‌گری انقلابی ایران است. نگرش سیاسی شیعی

با نگرش اهل سنت و بخصوص نگرش سیاسی وهابیون بسیار متفاوت است و از آنجایی که جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی دو کشور مهم و تاثیرگذار در منطقه خاورمیانه هستند و از طرف دیگر تمرکز قدرت و کثرت دو گروه شیعیان و وهابیون سنی در این دو کشور قرار دارد، این دو کشور را به دو قطب مذهبی در جهان اسلام تبدیل کرده است. هر چند تفاوت‌های قومی - مذهبی فی نفسه مانع گسترش روابط این دو کشور نمی‌شود، اما چنانچه روابط دو کشور ایران (شیعه) و عربستان (سنی وهابی) بر سر رهبری و گسترش نفوذ در سطح منطقه به این تفاوت اضافه کنیم خواهیم دید عمق اختلافات و رقابت‌های این دو کشور در سطح منطقه چقدر خواهد بود (موسوی و بخشی، ۱۳۹۱: ۶۴-۶۲).

ایران و عربستان همواره بعنوان دو کشور مهم و تاثیرگذار در جهان اسلام بوده و هر کدام بنا به دلایل مختلف برای خود نقش رهبری در خلیج فارس و منطقه خاورمیانه قائل بوده و خواهان نقش آفرینی در تحولات منطقه‌ای هستند. پادشاهی عربستان سعودی در بعد منطقه‌ای و فراتر از آن در گستره جهان اسلام برای خود جایگاه رهبری قائل است و از برخی کشورها و جنبشهای اسلامی (البته به صورت گزینشی) حمایت می‌کند. این حمایتها در راستای ترویج وهابیت و گسترش نفوذ عربستان سعودی در دیگر کشورها و مناطق است. جمهوری اسلامی ایران نیز به دلیل ایدئولوژی اسلامی-شیعی قوی و منابع سرشار و نیروی انسانی عظیم و قدرت و نفوذ بسیار در منطقه خاورمیانه و جهان اسلام، همواره از قدرت‌های مطرح در این منطقه بوده و خواهان اثرگذاری بر تحولات منطقه‌ای بوده است. در این میان و جدا از رقابت‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، رقابت جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در منطقه خاورمیانه و جهان اسلام بر مدار مذهب و هویت بنا شده و این رقابت منجر به ظهور برخی از چالشها در روابط این دو کشور در سطح منطقه خاورمیانه گشته است. این رقابت‌ها در برخی از کشورهای اسلامی از جمله سوریه، لبنان، بحرین، عراق و یمن بیشتر از سایر کشورها و مناطق بوده و نوعی تنازع و دشمنی را بین ایران و عربستان ایجاد کرده است. عربستان سعودی با تاکید بر اینکه مهد جهان اسلام است و سعی در تلفیق عنصر عربیت و اسلامیت دارد سعی می‌کند با ایران به مقابله بپردازد. در مقابل جمهوری اسلامی ایران نیز با تاکید بر حقانیت دین مبین اسلام و دور بودن این دین از مسائل قومی و نژادی، در تلاش است بر تفسیر شیعی از اسلام تاکید می‌کند و آن را اسلام حقانی و مبتنی بر قرآن و سنت پیامبر می‌داند. این تفاوت‌های ایدئولوژیک، گفتمانی و هویتی منجر به

اختلافات ژئوپلیتیک و استراتژیک بین جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در منطقه خاورمیانه شده است. نکته مهم در روابط بین دو کشور نحوه ارتباط و تعامل بین عوامل ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک بین دو کشور است که بیش از هر زمانی در دهه اول انقلاب اسلامی و نیز در سال‌های اخیر به شکلی پررنگ با تأکید بر عنصر شیعه از یک سو و عنصر سنی-سلفی- از سوی دیگر مورد توجه قرار گرفته است. این امر منجر به ایجاد فضای متمایز شده میان ایران و کشورهای خلیج فارس و به ویژه عربستان سعودی شده است. بنابراین ایران برخاسته از گفتمان شیعی و ایدئولوژی حکومتی امام خمینی (ره) و عربستان متعلق به گفتمان اسلام محافظه‌کار وهابی که محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب مؤسس آن هستند به دو رقیب تمام عیار در سطح منطقه خاورمیانه و در کشورهایی نظیر سوریه، لبنان، عراق، بحرین و یمن تبدیل شده‌اند (شجاع، ۱۳۸۶: ۴۱).

### ب. غرب ستیزی ایران و غرب پذیری عربستان

دیدگاه جمهوری اسلامی ایران در رابطه با ضرورت حفظ امنیت منطقه توسط کشورهای منطقه و عدم دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در سطح منطقه با دیدگاه عربستان که موافق حضور کشورها و قدرت‌های خارجی در سطح منطقه خاورمیانه و خلیج فارس است و معتقد به ائتلاف و اتحاد با قدرت‌های فرامنطقه‌ای برای حفظ امنیت خلیج فارس است در تضاد می‌باشد. با وقوع انقلاب اسلامی ایران، رژیم پادشاهی ایران که از نظر ساختاری تفاوت چندانی با رژیم آل سعود نداشت جای خود را به یک ساختار اسلامی داد که تفاوت‌های اساسی با رژیم پادشاهی داشت. این تغییرات گسترده در ماهیت و کارکرد سیاست خارجی ایران منجر به در پیش گرفتن رویکردهای جدیدی مبتنی بر استقلال رای و مخالف با ورود بیگانه به فضای منطقه‌ای و ضرورت تأمین امنیت منطقه توسط کشورهای منطقه شد. اما ماهیت روابط حامی- پیرو میان آمریکا و عربستان ایجاب می‌کند تا سعودی‌ها به بازیگر منفعلی تبدیل شود که بر نقشه‌ی ترسیم‌شده‌ی قدرت حامی خود پیش می‌رود. بر این اساس، پس از انقلاب ایران و گذر از استراژی‌های گوناگون، آمریکا نگران از نفوذ سیاسی- عقیدتی و ایدئولوژی ایران در منطقه سعی کرد تا عربستان را در استراژی مهار انقلاب ایران به کار گیرد.

هر چه ایران در سیاست خارجی خود از استراتژی اتکا به خود پیروی می‌کند، عربستان روابطی نزدیک و با غرب دارد که هم‌پیمانی و هم‌سوئی این کشور را با غرب در پی داشته است. بهترین مصداق

این امر، اقدام ریاض در تنبیه کشورهای است که از یورش عراق به کویت استقبال کردند (بوید، ۱۳۸۰: ۹۷-۹۶) و یا مواضع عربستان در قبال انقلاب ایران، که همراه با بدبینی و خصومت غرب بود. بنابراین این کشور از همان ابتدای انقلاب اسلامی ایران، همسو با سیاست‌های آمریکا، به حمایت از عراق در جنگ تحمیلی پرداخت و اقدام به جنگ تبلیغاتی ضد ایران کرد. حتی در این اواخر نیز با مانور بر مساله‌ی هسته‌ای ایران به ایجاد جو بی‌اعتمادی علیه جمهوری اسلامی ایران ادامه داد. آمریکا نیز در مقابل اقدامات این چینی عربستان و همچنین تأمین نفت از این کشور همواره امنیت عربستان را تضمین کرده است. وجود این تفکر باعث شده است، به رغم حاکم شدن هر جریان فکری در آمریکا، این کشور از طرح مسائل اختلاف برانگیز در رابطه با عربستان به منظور تأمین نفت خود چشم‌پوشی کند و عربستان نیز تلاش می‌کند با هر عنصری در آمریکا همخوانی داشته باشد تا امنیت خود را تأمین نماید. در مواقع بحرانی نیز دو کشور با درک اهمیت این پیوند، بحران را با یکدیگر پشت سر گذرانده‌اند.

#### **پ. تقابل بین عناصر ایرانی (عجم) با عربیت (عرب)**

از آنجایی که ساخت اجتماعی غالب در عربستان سعودی قبیله‌گرایی است، ارزش‌ها، هنجارها و انگاره‌های ذهنی- قبیله‌ای- زبانی یکی از پایه‌های اصلی فرهنگ سیاسی آن کشور را تشکیل می‌دهد. تا اواسط دهه اول قرن بیستم هویت وجه غالب فرهنگ سیاسی جامعه عربستان بود. اما سپس با طرح اندیشه‌های وطنی، این ارزش و هنجارها وجهی پیوندی پیدا کرد که به برقراری و حفظ پیوندهای قبیله در غالب دولت‌های ملی منجر گردید. با این حال جامعه عربستان نتوانست از خصوصیات و ویژگی‌های تمایزگزارانه‌رهایی یابد. این مساله خود را در سیاست‌هایی نظیر نزدیکی با کشورهای عربی و ایجاد اتحادیه عرب نشان داده است و اهمیت عنصر عربیت در بین اعراب به حدی است که در قانون اساسی آنها به آن اشاره شده است. بدین صورت قبیله‌گرایی و عرب‌گرایی یک وجه غالب سیاست خارجی عربستان سعودی است که آن را در مقابل جمهوری اسلامی ایران بعنوان یک کشور غیر عرب قرار داده است (منصوری‌مقدم، ۱۳۹۱: ۸۹-۸۶).

#### **نتیجه‌گیری**

انقلاب اسلامی ایران موجب شد تا جمهوری اسلامی، بر اساس مبانی و آموزه‌های مذهبی و

ایدئولوژیکی خود، به ایجاد ساخت نوینی از قدرت بپردازد که نوع نگرش و تلقی خاصی به جهان پیرامون خود و مسائل آن داشت. در واقع با مطرح شدن آموزه‌های ایدئولوژیک انقلاب ایران، که بر اساس اندیشه‌ی امام خمینی (ره) بنا گذاشته شده بود، تقابل با کشورهای محافظه‌کار منطقه از جمله عربستان بالا گرفت. بنابراین عربستان، که حافظ وضع موجود در منطقه بود، نمی‌توانست ایران انقلابی را هضم کند و به مقابله با آن پرداخت. عربستان سعودی، جمهوری اسلامی را حکومت شیعی و جاه‌طلب می‌پندارد که در ذیل گفتمان صدور انقلاب، سعی در اشاعه منویات خود به کشورهای منطقه از جمله عراق، بحرین و یمن و غیره دارد. از سوی دیگر جمهوری اسلامی ایران نیز معتقد است که دستگاه حاکم بر عربستان مبتنی بر اشرافیت است که ضمن پذیرش و ترویج فرقه منحرف وهابیت، گسستی عظیم در آموزه‌های اسلام ایجاد کرده و با هزینه‌های سرسام آور مالی و تسلیحاتی، تنها در پی حفظ موقعیت خود و متحدان خویش در کشورهای پیرامونی است. بدین ترتیب میانی بین‌آذنی و هویتی دولت عربستان در تقابل با دولت شیعی ایران و در کنار آن تقابل دو عنصر ایرانییت و عربیت که دارای یک گذشته تاریخی است منجر به دوری بین این دو کشور شده است و باعث شده است تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران عربستان سیاست خصمانه و تقابل گرایانه‌ای در قبال جمهوری اسلامی ایران در پیش گیرد. در کنار این عوامل نوع روابط این دو کشور با قدرت‌های خارج از منطقه نظیر ایالات متحده آمریکا نیز در سیاست خارجی این دو کشور نسبت به یکدیگر تاثیر گذاشته و باعث دوری این دو قطب منطقه‌ای از یکدیگر شده است.

بنابراین مسائل ایدئولوژیک و هویتی نقش تعیین کننده‌ای در سیاست خارجی این دو کشور داشته است. در این میان مولفه‌های هویتی و ایدئولوژیک از قبیل وهابیت، تاکید بر عنصر عربیت و قوم‌گرایی، رویکردهای دوستانه با قدرت‌های خارجی و ائتلاف و اتحاد با آنها در مقابله جمهوری اسلامی ایران منجر به اصطکاک راهبردی با جمهوری اسلامی شده است و نوعی تقابل و تخصص را بین این دو کشور در سطح منطقه خاورمیانه و در کشورهایی نظیر سوریه، عراق، بحرین و یمن ایجاد نموده است.

### منابع فارسی

- بوید، آندره (۱۳۸۰)، *اطلس روابط بین الملل*، ترجمه حسین حمیدی‌نیا، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- بیلیتس، جان (۱۳۸۳)، *جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین*، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: ابرار معاصر.
- حافظ‌نیا، محمدرضا و ابراهیم رومینا (۱۳۸۴)، «تحول روابط ایران و عربستان و تاثیر آن بر ژئوپلیتیک خلیج فارس»، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، شماره ۷۷.
- رایسدل، آلاسدر و جرالدا اچ. بلیک (۱۳۶۸)، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه دره میرحیدر (مهاجرانی)، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- فولر، گراهام (۱۳۷۷)، *قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- شجاع، مرتضی (۱۳۸۶)، «رقابت‌های منطقه‌ای ایران و عربستان و موازنه‌ی نیروها در خاورمیانه»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره‌های ۲۳۹ و ۲۴۰، مرداد و شهریور.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، *تحول در نظریه‌های روابط بین الملل*، تهران، انتشارات سمت.
- منصوری‌مقدم، محمد (۱۳۹۱)، «مولفه هویت و تاثیر آن بر سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مجلس و راهبرد*، سال نوزدهم، شماره ۷۲، زمستان.
- موسوی، سیدمحمد و رامین بخشی (۱۳۹۱)، «تاثیر مسائل ایدئولوژیک بر سیاست خارجی عربستان در مقابل ایران از ۲۰۰۳ به بعد»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۱۱، تابستان.
- هادیان، ناصر (۱۳۸۲)، «از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال هفدهم، شماره ۴.
- هافمن، استنلی (۱۳۸۵)، «روابط بین‌الملل؛ علم اجتماعی آمریکایی»، در: اندرو لینلیتر، *ماهیت و هدف نظریه روابط بین‌الملل*، ترجمه لیلا سازگار، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.

### English Source

- Adler, Immanuel (1997), "Seizing the Middle Ground: Constructivism in Word Politics", *European Journal International Relations*, No.3.

- Checkel, Jeffrey (1998), "The Constructivist Turn in International Relations Theory", *World Politics*, Vol.50 , No.2, January.
- Dougherty, James E. and Robert L. Pfaltzgraff (2001), *Contending Theories of International Relation: A Comprehensive Survey*, Fifth Edition, New York: Longman.
- Folker, Jenifer (2000), "Constructivism and Neoliberal institutionalism compared", *International Studies*.
- Guzzini, Stefano (2005), "The concept of power, a constructivist Analysis", *Millennium Journal of International Studies*, 33, at: <http://www.Sagepublications.com>
- Karimifard, Hossein (2012), "Constructivism, National Identity and Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran", *Asian Social Science*, Vol. 8, No. 2.
- March, James G. and Johan P. Olsen (1998), "The Institutional Dynamics of International Political Orders", *International Organization*, Vol. 52, No. 4.
- McIntosh, Janet (1997), *Cognition and Power, of An Thropology*, Michigan: University of Michigan.
- Onuf, Nicholas (1989), *World of Our Making*, United States: University of South Carolina.
- Risse, Thomas (2000), "Let's Argue: Communicative Action in World Politics", *International Organization*, Vol. 54, No.1.
- Rittberger, Boekle and H.,V. Wagner (1999), V.,W, "Norms and foreign Policy: Constructivist Foreign Policy Theory", *Internationalen Politics*, No.

34.

- Ruggie, John Gerard (1998), *Constructing the World Order: Essays on International Institutionalization*, London and New York: Routledge.
- Smith, Steve (2001), "Foreign Policy is What States Make of it: Social Construction and International Relations Theory", in: V. Kubalkova and Armonk M.E. Sharpe (Ed.), *Foreign Policy in a Constructed World*, International Relations in a Constructed World.
- Waltz, Kenneth (1990), "Realism Thought and Neo Liberalism Theory", *Journal of International Affairs*, Vol. 44, No.1.
- Wendt, Alexander (1999), *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Wendt, Alexander (1994), "Anarchy is What States Make of It", *International Organization*, Vol. 46, No.2.
- Wendt, Alexander (1987), "The Agent-Structure Problem in International Relations Theory", *International Organization*, Vol.41, No.3.
- Zehfuss, Maja (2002), *Constructivism in International Relations*, London: Cambridge University Press.
- Willmer, Franke (2002), *The Social Construction of Man, the State and War: Identity, Conflict and Violence in the Former Yugoslavia*, London: Routledge.